

شهید غلامرضا خاکی



ازبائری
سازمان جامع سوادان و هزاره‌نویسان استان بوشهر

نام پدر	محمد
تاریخ تولد	۱۳۴۲
محل تولد	بوشهر - بوشهر
تاریخ شهادت	۲۹/۲/۱۳۶۲
محل شهادت	شرهانی
مسئولیت	
نوع عضویت	
شغل	
تحصیلات	
مدفن	رستمی

زندگینامه

شهید غلامرضا خارجی در تابستان سال ۱۳۴۲ دیده به جهان گشود روزهای کودکی را با به پای رنجهای سخت خانواده و شادیهای آنها پشت سر گذاشت تا اینکه پا به فصل جدیدی از زندگی اش گذاشت. هفت ساله بود که پدرش او را به مدرسه فرستاد تا با محیط مدرسه نیز آشنا گردد. او دوره ابتدایی را در زادگاهش آغاز کرد در آن سالها آموخت که باید قلبی رئوف داشته باشد و با دیگران همچون آئینه صادق باشد. شهید خارجی تا سال چهارم ابتدایی بیشتر درس را ادامه نداد زیرا پدر ضعیفش را می دید که تنهاست لذا با سن کمش، آستین همت بالا کشید و با پدر شروع به کار نمود؛ ابتدا در گرمای طاقت فرسای روستا به کار و کارگری مشغول شد. شهید خارجی در سن ۱۸ سالگی ازدواج نمود و ثمره این ازدواج دختری نجیب بنام اسما بود، یک سال بعد یعنی در سن ۱۹ سالگی دختر و همسر را رها نمود و عازم جبهه های نبرد، علیه دشمن اشغالگر شد. وی در جبهه به فعالیت های گوناگون مشغول بود و حدود یک سال تمام در جبهه بود و کمتر به مرخصی می آمد و آن را حق دیگران می دانست، سرانجام پس از یک سال حضور فعال در جبهه های جنگ در سال ۱۳۶۲ در منطقه شریانی در حالی که ۲۰ سال داشت به دیدار حق رفت تا زندگی جاودانه خویش را در آنجا ادامه دهد روحش شاد راهش استوار باد از شهید گرانقدر غلامرضا خارجی وصیت نامه بجای نمانده است تا با ذکر آن ویژگیهای فردی وی را کاملاً معرفی نماییم. لذا به همین مقدار بسنده می کنیم.

خاطرات

سجایای اخلاقی شهید

شهید غلامرضا خارگی را همه اهل محل می شناسند و به وی احترام می گذاشتند وی قبل از آنکه همسایه ای خوب و شاگردی زرنگ بوده باشد یک فرزندی نمونه برای پدر و مادر به حساب می آمد وی پس از ورود به جبهه نیز به مانند دیگر همزمان از روحیه معنوی بالایی برخوردار شده بود و سعی می کرد که با بردباری الگویی برای دوستان، خانواده و آیندگانش باشد و با گامهای استوار از ارزشهای مقدس انقلاب و آرمانهای امام راحل (ره) دفاع نماید آنگونه که همسرش نقل می کند وی شخصی بسیار مهربان پاکدامن و با ایمان بود که همیشه خود را پیرو خدا و رهبر معرفی می نمود. پدر غلامرضا پسرش را بهتر می شناسد و در خصوص او می افزاید: او همیشه از من درخواست می کرد با او به مسجد بروم در قبال زندگی خود و ما احساس مسئولیت می نمود پسرم کارهایش را با مشورت انجام می دهد. شهید غلامرضا خارگی از جمله افرادی بود که به حضرت امام (ره) بسیار علاقه مند بود و به اطرافیان خود توصیه می نمود که هرگاه نام او را شنیدند صلوات بفرستند. وی در دوران جبهه و زمانی که در جنگ به سر می بردند مسئول تدارکات بود. وی هرگاه از جبهه برمی گشت در سرکشی و دیدن دوستان و آشنایان مخصوصاً پدر و مادر پیش قدم بود، همچنین وی در مدتی که در جبهه بسر می برد فقط دو بار به مرخصی آمد. روح بلندش طاقت این دنیا را نیاورد و دنیای جاوید یعنی حیات اخروی را در لبیک به دعوت معبود دید و چه زیبا لبیک گفت.

خاطرات شهید

(مار، مأمور حفظ جان ما)

شهید تقریباً ۱۸ ساله بود که به خدمت مقدس سربازی اعزام می شود. وی در جبهه کارهای تدارکاتی انجام می داد. در طول مدتی که در جبهه به سر می برد نامه هایی برای خانواده ارسال میداشت که در یکی از آنها خاطره ای را که شرح آن چنین است بازگو نموده است ساعت یک و نیم شب بود که به همراه چند تن از همزمان و فرماندهان درون سنگر نشسته بودیم و مشغول صحبت کردن و برنامه ریزی عملیات بودیم که ناگهان ماری به داخل سنگر وارد شد و به طرف بچه ها حرکت کرد، به طرف هر کس حرکت می کرد او از ترس اینکه توسط مار گزیده شود از سنگر بیرون می رفت تا اینکه همگی بیرون رفتیم و کنار منبع آب ایستادیم در این هنگام خمپاره ای به سنگر خورد و آن را با خاک یکسان نمود و اینجا بود که ما همگی دست به دعا برداشتیم و از خداوند سپاسگذار شدیم که مار را مأمور حفظ جان ما کرده بود.

واقعیت خواب

در آخرین خاطرات شهید می توان این خاطره را نقل نمود فرمانده شهید خارگی می گوید: دو روزی بود که در جبهه بچه ها به اتفاق من خوراک نخورده بودیم تا اینکه یک شب در خواب دیدم زلزله ای وحشتناک آمد و همه بچه ها زیر آوار رفتند به جز دو نفر که خوب نمی دانستند کیستند روز بعد غذا برایمان رسید و آنرا کنار سنگر نهاده بودند من به سنگر رفتم که ظرف بیاورم ناگهان صدایی به گوشم رسید بیرون که آمدم فقط یکی از آنها سالم بود و ما چرا از این قرار بوده که ترکشی به انبار مهمات بر خورد می کند و همه از جمله غلامرضا شهید می شوند و فقط من و یکی دیگر از بچه ها توفیق شهادت نیافتیم.

(ترسیم عشق)

خورشید بال سرخ به هم بسته شماست

مهتاب، شرم شانه بشکسته شماست

آن شعله بار ساقه که نام زش شقایق است

دستان پر شکوفه نورسته شماست

برسبز شانه های عزادار غنچه ها

تابوتهای پاک و به خون شوسته شماست

خونین ستاره های شب افروز آسمان

تصویر زخمهای شرر بسته شماست

رگبار پز طنین مسلسل، دم سحر

تکبیر گرم نافله دسته شماست

وصف شما ز دایره شعر خارج است

ترسیم عشق معنی شایسته شماست



سازمان جامع اسناد و کتابخانه ملی جمهوری اسلامی ایران